

خطوط مشخصه تاریخ افغانستان *

این وضع تا سال ۱۲۲۰ دوام میکند. دفعه و بصورت ناگهانی همه از بین میروند : این تباين و اختلاف وحشت آور است . - این مطلب را نمی توان در کتاب هارید ولی مطالعه و مشاهده اراضی و مناطق که در سابق آبادان بودند مسئله را روشن می سازد. اگر باستان شناسی خواسته باشد فهرستی از آبدات و بقایای تاریخی دوره غزنوی و غوری ترتیب دهد در نقاط مختلفه افغانستان مواجه بتعداد زیادی از این قبیل آثار میشود. در همه جا آبدات مهم و بزرگی می یابد. مثلاً در غزنی منارها و بقایای زیادی می بینید. همچنین قصور لشکری بازار دوره محمود هنوز پابرجاست و طاق بست از عظمت آن دوره نمایندگی میکند. درهرات بقایا و اجزای مسجد عصر غزنوی را در مسجد تیموری می یابند. درباختر آثاری مانند مینار دولت آباد را در شمال بلخ مشاهده میکند. دربامیان خرابه های شهر غلغل را می بیند. درنقاط کوهستانی خرابه های قلاع برمیخورد. در غور بقایای فیروز کوه و میناره جام موجود است و همچنین خرابه های چشت و منطقه تیواره را در می یابد. علاوه بر بقایای عمرانات به مرمرهای حکاکی شده یا گچ بری های قصور غزنوی برمیخورد. نقاشی هایی بروی دیوار کاخ سلطنتی لشکری بازار مشاهده می کند و ظروف بسیار عالی می یابد: ارقبیل ظروف فلزی باتزیئینات بسیار مرغوب، چوب های کنده کاری شده،

* این مضمون ترجمه کفرانس پروفیسر شلوم برژه است که قسمت اول آن در شماره گذشته چاپ شد .

ظروف کاشی بمقدار زیاد به انواع مختلف، با لخاصه آن ظروف کاشی که
رخشندگی فلز را داشته و بنام ظروف کاشی جلاداریاد می شود و نمونه های عالی آنرا
هیئات ایتالوی از حفریات غزنی بدست آورده است. این ظروف ظریف ترین محصول
هنرهای صغیره اسلامی محسوب میگردند - حالت این سرزمین از قرن ۱۰ تا ۱۲
یعنی تازمان ورود چنگیز چنین بود: هجوم مغول در سال ۱۲۲۰ یعنی مقارن
استیلای بلخ درین خاک آغاز میگردد. در سال ۱۲۲۱ بامیان بدستشان می افتد.
در سال ۱۲۲۲ تمام مملکت مورد تاخت و تاز شان قرار میگیرد و چنگیز تادریای
سند پیش میرود.

اگر خواسته باشید از بقایای عمرانات قرن سیزده بعد ازین سال شوم ۱۲۲۰
معلوماتی حاصل کنید، صریحاً خواهم گفت ازان سراغی ندارم. از شانزده
سال به این طرف در تجسس این چنین آثار میباشم ولی تا حال بدریافت يك خرابه،
يك توتۀ دیوار، يك لوحه سنگ نوشته دارو يك چیز جزئی موفق نگردیده ام
چنین می نماید که هجوم مغول چنان ضربت شدیدی بر پیکر این مملکت بیچاره
وارد آورده است که در اثر آن تا یکنیم قرن بی حال و بیهوش مانده است. و این
منظره که نتیجه مشاهدات و مطالعات شخصی ام در مناطق مختلفه میباشد توسط
شهادت سیاحین تصدیق میشود. زیرا فراموش نباید کرد که دران زمان سیاحین
نیز ازین خاک عبور کرده اند: مارکوپولو در سنه ۱۲۷۲ یعنی پنجاه سال بعد از هجوم
چنگیز افغانستان را عبور کرده است؛ خط سیر او ورامی شناسیم بیقین از هرات گذشته
است زیرا بجز این راه راه دیگری وجود نداشت ولی این سیاح از هرات نامی
نمیبرد. علت اینست که هرات بکلی مبدل به ویرانه ئی شده بود. چون از بلخ
میگذرد چنین تذکر میدهد: این شهر بیش از خاک توده ئی نیست. گرچه از قشنگی
حشمت عمرانات بحیرت می افتد ولی میافزاید که تمام این آبادی ها بدست فاتح
مغول ویران شده است.

نیم قرن بعد از او سیاح دیگری این بتوته ازین سرزمین دیدن کرده است

ورود این سیاح در سال ۱۳۲۵ یعنی يك قرن بعد از چنگیز صورت گرفته است. هرات تازه رونقی یافته بود ولی بلخ بهمان حالت خود باقی مانده بود. راجع بکابل چنین میگوید که «در سابق يك شهر بزرگی بود، امروز بیش از قریهائی نیست» درباره غزنی تذکری که میدهد ازین قرار است: این شهر پایتخت محمود بود امروز شکر يکده را دارا میباشد خلاصه در آغاز قرن ۱۴ این مملکت بمشکل سری بلند گره بود. در اخير این قرن مجدداً پامال هجوم دیگری یعنی هجوم تیمور لنگ گردید. این تاخت و تاز دست کمی از هجوم چنگیز نداشت چه لا یاتی که تازه رونقی یافته بود بکلی نابود شدند بالخاصه سیستان که ولایت معمور و پر برکتی بود در اثر انهدام بند سیستان که دلتای هلمند را سیراب مینمود مشرف بغنا گردید. ازین است که سیستان مبدل بصحرا شد و تا آغاز قرن ۲۰ بهمان حال باقی ماند. بعد ازین مصیبت دو گانه یعنی تهاجم چنگیز و تیمور لنگ، رنسانس تیموری قرن ۱۵ برای مدتی آرامش و خوشی، صلح و صفرا برقرار می سازد هرات، شهر لطیف و مصفا، که شهرت آن را کاشی کاری های عمرانات و میناتور های بهزاد دو بالا ساخت، هرات شاهرخ و حسین بایقرا رامی توان يك گل بی ثبات و زود گذر خواند یقیناً شهر هرات در تاریخ عمومی اهمیت زیاد دارد، بالخاصه برای ترکیه عثمانی زیرا ریشه های عمیق کلتور عثمانی را میتوان دره دینیت تیموری هراسرا غ کرد ولی هرات برای افغانستان جز يك گل زود گذر چیز دیگری نمی باشد صحت قول مانه تنها ازین جهت است که هرات تیموری در سال ۱۵۰۷ بدست آخرین مهاجمین یعنی شیبانی ها افتاد بلکه بداختری دیگری به افغانستان رو آورد. از عصر هلنیستیک به بعد افغانستان مانند فارس و ترکستان چینی، بالای راه تجارتی عمده دنیا که آنرا راه ابریشم میخوانیم قرار داشت و همین راه قافله رو بود که مدیترانه را به چین وصل میکرد حتی استیلای مغول هم نتوانست او را متروک قرار دهد برعکس منزلت شاهراه مرکزی امپرا طوری وسیع مغول را دارا بود چنانچه سفر مار کویپولو از خلال آن صورت گرفت.

باری راه ابریشم برای همیشه مقارن سقوط تیموریان هرات از بین رفت. باید تذکر داد که هیچگونه ارتباطی بین این دو واقعه موجود نیست. متروک شدن راه ابریشم، از بین رفتن تجارت قافله ئی که سر تا سر آسیای میانه و دلت دیگری داشت که مهاجرت و تهاجم در آن دخالتی ندارد. علت آن اینست که یک راه دیگر توسط اروپائی ها باز شده بود. و این عبارت از راه بحری است که پرتگالی ها آنرا احداث نموده بودند منبع داد و ستد و معاملات تجارتی بین اروپا و هند و مملکت چین از طرف دیگر از راه دماغه امید صورت میگیرد این تغییر بسیار زود عملی شد در قرن ۱۵ راه آسیای مرکزی راه عمده دنیا بشمار میرفت در قرن ۱۶ آسیای مرکزی بخواب رفت و در قطار سرزمین های داخلی قاره آسیا که رسیدن به آن مشکل بود در آمد.

با آن هم دیده میشود که در آغاز قرن ۱۶ یک خوش قسمتی جدید تاریخی نصیب افغانستان میشود، آن ظهور بابر است. هیچیک از اشخاص در گذشته به اندازه بابر علاقه به این مملکت نشان نداده است چنانچه در خاطرات خود از کابل از استالف و باغهای خود و از باختر که خبر بوزه های آنرا دوست داشته سخن میزند. زمانی چنین معلوم میشود که بابر معمار و موسس افغانستان جدید باشد اما جذبه و کشش هند بزودی بر او تاثیر وارد می نماید بالاخره در هند امپراتوری مغلی را تاسیس میکند. بعد از این افغانستان بحیث یک ایالت دور دست دولتی تلقی میشود که مرکز آن در لاهور، دهلی یا اگره قرار دارد و این مسئله بالخاصه در عدم موجودیت عمرانان و مجلال هویدا میگردد، در قسمت اخیر قرن ۱۶ و در قرن ۱۷ هیچگونه آثار و بقایای باستانی بمشاهده نمی رسد و شبیه قرن ۱۳ و ۱۴ می باشد افغانستان بین دو امپراتوری صفوی و مغلی تقسیم گردیده بامصیبت و سیه روزی دست و گریبان بوده، وقتاً فوقتاً مورد دستبرد قشون واقع میشود، از آثار عمرانان جز استحکامات حربی مانند قلعه بست، و وسایل سوق الجیشی مانند آب انبارهای کناره ها چیز دیگری بنظر نمیرسد.

باید حلول قرن ۱۸ را انتظار کشید تا حس وحدت طلبی ملتی را مشاهده کرد، که از ضعف این دو امپراطوری بزرگ هند و فارس استفاده نموده استقلال خود را بدست آورد و در ظرف يك مدت بسیار کوتاهی افغانستان جدید را تشکیل کرد.

خضار گرام! مطالبی را که کوشیدم بشما ارائه نمایم بسیار ساده و حتی جرات نموده اضافه میکنم تقریباً پیش پا افتاده یا عمومی و مبتذل میباشد. اساس آن را میتوان در وضع و حالت جغرافیائی، یا شخصیت جغرافیائی این سر زمین دانست که يك کلمه برای تعیین آن کافی است: این کلمه عبارت از هندو کش میباشد.

خطوط مشخصه تاریخ افغانستان را سه چیز گفتیم: اول استعداد طبیعی هندو کش برای اینکه مقر یا اقلماً مرکز ثقل يك دولت گردد سپس وجود دو وجه دیگر وجه اولیه را برهم میزند و با او مخالف میباشد: یکی جذبه یا فریائی هند و رومی عدم سیستم دفاعی در شمال افغانستان میباشد که در طول تاریخ تا قرن ۱۶ از آن سمت مهاجرت های تهاجماتی به این سر زمین سرانیز میشود. بخوبی میدانیم که تنها نام بردن ازین وجوه مشخصه در تشریح مطلب و در توضیح علل اصلی کاری از پیش نمی برد، بلکه حیثیت نظریه را دارا می باشد. اما بصورت عمومی نظر به واقعات معبر شناخته می شود.

طبعاً میدانم که جای تبصره و ملاحظه هنوز باقیست. در پایان مقال میخواهم باشما یکجا بعضی ازین تبصره ها را مورد مباحثه قرار دهم. ابتداء در اطراف تهاجمات غور کنیم: مثلاً خواهند گفت: چنگیز خان، تیمور لنگ مهاجمین آخرین میباشد و قبل ازیشان نیز يك سلسله مهاجرت و هجوم صورت گرفته بود ولی به اندازه این مهاجمین اخیر تباه کن نبود. علت آن چیست؟ باید اعتراف کرد که این نکته مشکل و ابهام آمیز است. چرا تهاجمات مغول ها به این اندازه مخوف و خطرناک نسبت به تهاجمات ترکها و کوشانیها بوده است؟ توضیح این مطلب را بصورت رضایت بخش کرده نمیتوانم. ولی بادر نظر گرفتن جمله عوامل نمیتوان این واقعه را

نداریده گرفت. چیزیکه قابل تذکر شناخته شده بتواند اینست که مغولها نمیخواستند بحیات شهرنشینی بازگردند به آن معتاد شوند. ایدآلشان تشکیل و ایجاد یک امپراطوری صحرائی و حتی برگردانیدن مناطقی که بزراعت و شهرنشینی آشنا شده بودند بحیات بدوی و مالداری بود. مهاجمین قبلی اگر شهری را تسخیر میکردند هدفشان چنین بود تا در آن آباد شوند. طبعاً در اثنای زدو خورد بعضی خرابیها در شهر وارد میگردد ولی بزودی این عوارض ترمیم می شد نهرها و غیره لوازم آبیاری را حفاظت میکردند.

مغولها همه چیز اعم از شهر و لوازمات آبیاری و غیره را از بین می بردند. اینست بعضی از ملاحظاتی که درین باره ارائه مینمایم: پس هجوم مغول ضربت بسیار شدید و تباہ کنی است که به این مملکت وارد آمده است.

دومین تبصره درین موضوع چنین خواهد بود: در بالا نشان دادیم که چگونه افغانستان از قرن ۱۳ تا ۱۸ بصورت متمادی دست و گریبان با مشالفت و بد اختری بود؛ از یکطرف تهاجمات چنگیز و تیمور لنگ و از جانب دیگر متروک شدن راهای بزرگ تجارتنی که از افغانستان میگذشت.

باری چنین خواهید گفت که این سرانجام شوم تنها به افغانستان روی نیاورد بلکه فارس، عراق و غیره نیز به آن مبتلا گردیده بودند. چنانچه فارس و عراق بصورت ناگهانی فاقد این راه بزرگ تجارتنی شدند. درین قسمت تسلیم این ادعا نمی شوم. گمان میکنم که افغانستان نسبت به جمیع ممالک اسلامی، ضرر بیشتری ازین ناحیه دیده است. زیرا فارس بالتمام تحت تسلط مهاجمین قرار نگرفت. در حصص جنوب غربی، در منطقه شیراز خاندانهای سلطنتی محلی موجود بودند که آسیبی در اثر حمله چنگیز به آنها نرسید و ازین تهاجم برکنار مانده بودند. وقفه بحیات شهری و عنعنات ثقافت اسلامی قرون گذشته در آنها واقع نشد. در حالیکه افغانستان مقارن این زمان بکلی فاقد همه چیز گردیده بود.

تبصره دیگری که خواهند کرد چنین خواهد بود: مغولها ابتدا لابلای بیدین

و خرابکار باقی نماندند بلکه بدین اسلام گرویدند و مدنیت آنرا قبول کردند. البته درست است. منتها این رویدادها در افغانستان جامه عمل نپوشید و لی در فارس و عراق صورت گرفت و نتیجه آن چنین شد که چون در آغاز قرن ۱۴، یعنی مقارن زمانیکه ابن بطوطه به این مملکت وارد شد بجز از خرابیها چیزی دیگری ندید و در شمال فارس رنسانس مدنیت اسلامی روی کار آمده بود که مرکز آن شهر تبریز شناخته می شد.

این بدقسمتی افغانستان که جنبه خاص دارد انسان رامبهورت می سازد و باید علت این بدقسمتی را دریافت زیرا بسا چیزها را می توان بروشنی آن بیان کرد مثلاً به اساس آن میتوان گفت افغانستان زمانی که در باره بیامی ایستد، یعنی در زمان احمد شاه درانی، مقارن وسط قرن ۱۸، شجاعت اخلاقی خاصی از خود نشان داد و سزاوار ستایش میباشد: زیرا با آن همه در دورنج، بدبختی و فلاکت باز هم به تشکیل مجدد دولتی موفق گردید.

بالاخره امکان دارد سوالی بخاطر بگذرد که در کدام چیزها افغانستان جدید مشخصات گذشته خود را حفظ نموده است و در کدام نقاط از موجودیتهای زودگذر و بی ثبات، سابقه خود را اختلاف دارد؛ فرقی که موجود است بعقیده من خیلی بزرگ میباشد، چه در قرن ۱۸ عامل اصلی که قبلاً بیان نمودم، همیشه موجود است، و آن عبارت از تامل و ربه هم پیوستگی سیاسی سرزمینهای هند و کش می باشد که بیشتر تقویه گردیده است و همین عامل سبب گردیده تا دولت افغانستان تشکیل شود؛ در عوض دو عامل دیگری که نا پایداری و بی ثباتی افغانستان را در سابق تشکیل میداد از بین رفته است. در قرن ۱۸ آن عصریکه آسیای مرکزی مسکن و ماوای بدویانی که همیشه درصد دغارت و دستبرد ممالک زراعتی بودند، و در اثر فشار گرسنگی و بدست آوردن ما یحتاج ضروری از محیط یا علفچر خود بیرون می رفتند بکلی از بین رفته و دوره آن پایان یافته بود. خواهید گفت دو عامل دیگر یعنی جذبیه هند، کشش و فریبائی هند هنوز موجود بود؛ درین قسمت نباید

يك عامل يا علت ديگر يرا كه عبارت از موجوديت انگليسا در هند قرن ۱۸ و ۱۹ است از نظر دور داشت. اين موجوديت بيقين سراسر نتايج مفيد براي افغانستان بارنياورد، چونكه اين مملكت مجبور بدو جنگ با انگليسا گرديدو از جاني درحال انز واد عزلت تا سال ۱۹۲۲ بسربرد و از اين وضع بدون شك متضرر شد * اما گمان ميكنم بدون شبهه مي توان گفت كه موجوديت برطانيه در هند متضمن فائده نيز بوده يعنى: در قرن ۱۸ و در ابتداي قرن ۱۹ محدوديتي براي جذب و كشي بطرف هند پديد آمد. و در نيمه دوم قرن ۱۹ بكلي به آن خاتمه داده شد. بدون موجوديت انگليسا در هند احتمال بسيار قوي ميرفت كه فرمانروايان بزرگ اشخاص مد بري كه افغانستان قرن ۱۹ را بوجود آوردند مانند اسلاف خويش بدام فريبائي هند مي افتادند. درين قسمت قبل از همه گفتارم متوجه سياست مدار بلند پايه امير عبدالرحمن خان باني و موسس افغانستان معاصر مي باشد. چون دروازه هند مسدود بود لذا هم خود را به اصلاحات و وحدت داخلي مملكت معطوف گردانيد. و اين كار را با اراده آهنين، شجاعت همتين و خلل ناپذير، در ايت و فراست عجيب و قابل وصفي انجام داد چنانچه در اسناد باارزشي كه از خود باقي گذاشته است يعنى يادداشت ها و شرح حال امير موصوف اين مسئله بوضاحت ديده مي شود.

اين تحكيم عمل بنيان كه در گذشته امكان پذير شده نمي توانست، چه هميشه توسعه بي اندازه قلمرو به آن سازش و همنوائی نداشت، موفقيت بر ازنده قرن ۱۹ افغانستان مي باشد كه افغانستان معاصر ثمره آن است.

آمدن انگليسان به هند نه تنها با افغانستان به اين جنگ، امنجر گرديد بلکه براي حفظ مستعمره هند و از روي اغراض امپريالستي بيك حربه معتنا به رانيز از خاك اصلي امپراطوري افغانستان مجزا ساختند و در اثر اين پيش آمد ها بود كه ارتباط ما با دنياي عربي و محسره به شكل جنگ و احساس عدم اعتماد بسنا بر اتسلاف محسوق و از دست دادن بيك حربه از خاك ما باقي نما ند. (انجمن)

اماکن غور

سوم: کوه اشک موقعیت این کوه از نگارشات خود قاضی منہاج السراج توضیح می شود. زیرا موقعیت آن را در بلاد تمران و «بلاد تمران رادر شعاب و اطراف آن» قرار می دهد. «گیزه و تمزان و تمران» علاقه هائی در منتهی الیه جنوب شرقی غور متصل به ارزگان و کوه های دای کندی بوده و از نقطه نظر تشکیلات اداری امروزی جزء حکومت «دهراوت» متعلقه ارزگان است. امروز در این گوشه غور علاقه بزرگی افتاده موسوم به «پسا بند» یعنی پشت کوه و از طرف علاقه داری اداره می شود که مقر معین ندارد و بسیار است. در قسمت شرقی این علاقه در حصه که غور ودای کندی بهم تماس دارند کوه بسیار بلندی افتاده موسوم به «سنگان» که از کوه های غور بلندتر است و احتمال قوی می رود که کوه «اشک» شاخه یا امتداد همین کوه بلند باشد که بطرف جنوب دور خورده و از علاقه «گیزه و تمزان و تمران» گذشته است. از روی ارتفاع هم به نوشته طبقات سرمی خورد زیرا رفعت و عظمت آن از همه بلاد غور بیشتر نشان داده شده. در پای کوه سنگان زیارتی است موسوم به زیارت «محمدسنجانی» و اسم سنگان تازه از روی کلمه «سنجان» به این کوه داده شده متمرکزترین خرابه های غور در «یامان» در علاقه پسا بند نزدیک به پای همین کوه منبسط است.

چهارم: کوه ورنی موقعیت این کوه هم از روی خود طبقات ناصری خوبتر فهمیده می شود. مخصوصاً که کلمه «ورنی» به جهاتی که شرح میدهم «ورنی» خوانده شود. در نسخه مطبوع غندی «ورنی» آمده و راورتی در متن ترجمه انگلیسی خود «ورنی» نوشته بناغلی گویا در مقاله تجمل و تمدن غوریان خود طوریکه می خواهم باشد زرنی تحریر کرده است ولی ما خذ و مدارک آنرا شرح نداده.

کلمه زرنی هنوز در غور زنده بوده و نام دهکده بزرگی است

که به جنوب تیوره افتاده و از راه (آنه) و (دورو دی) ۶۰ کیلومتر از مرکز امروزه غور فاصله دارد. زرنی روی تپه ها افتاده و از شرق و جنوب و غرب کوه ها آنرا احاطه کرده بطرف شرق آن کوه «پنج شاخ» بطرف جنوب «کوه غکه» و بطرف غرب کوه «غچه گک» واقع است این ها نام های محلی و مخصوص خود باشندگان بزرگ دهکده زرنی است. صاحب طبقات ناصری می گوید که «بلاد داور و والشت و قصر کجوران در شعاب و اطراف اوست». «پیشتر گفتیم که زرنی به جنوب تیوره واقع است. «زرنی و نیلی» و «دره مژگان» جنوبی ترین حاشیه غور می باشد و باعلاقه های «کندلان» و «بالشتان» و «گلستان» و زمین داورو گرم سیل تماس و مجاورت دارند و رشته کوه قشنگی در میان غور و زمین داور افتاده که در نقاط مختلف طول خود به نام های مختلف محلی یاد می شود مثل کوه «غچه گک» و «پنج شاخ» درعلاقه زرنی و «لارجی» و «دوبرار» در حصه وسطی دره مژگان. فریه «زرنی» را پایتخت غور یا اقلای بقایای آن نوشته و می گوید که خرابه روی خرابه در اینجا متمرکز شده. شهر کوچکی است در یک محوطه سنگی و خشت پخته که از اکثر جاها غلطیده موقعیت آن در یک دره تنگ ولی خیلی حاصل خیز و خوب انتخاب شده. تپه هایی که اطراف آنرا گرفته از اشجار و تاک مملو است و شاخه ها و برگ های آنها توده سبزه متر اکم را تشکیل داده و آب های شفاف با م می های خالد در هر طرف دره جاری است و خرابه ها دامنه وسیعی را اشغال کرده.

راجع به قصر کجوران که در حوالی این کوه واقع بود هم پیشنهادی دارم و گمان می کنم که جم قلعه موجوده ازان نمایندگی می کند. «جم قلعه» یکی از قلعه های نهایت محکم و حصین و مرتفع غور بود و در افق غربی زرنی روی اولین پوزه کوه پنج شاخ واقع بوده و بر زرنی و تمام گردو نواح آن حاکمیت دارد و راجع به خزاین مدفونه آن داستان ها نقل میکنند و بالاشدن در آنجا نهایت اشکال دارد. پس با آنچه که شرح پلشت گمان میکنم نام اصلی این کوه «زرنی»

بوده و زرینی با موقعیت و کوه و خرابه ها و « جم قلعه » خود تمام شرایط متذکره طبقات ناصری را پر می کند .

در شماره پنجمین کوه بلند غور منہاج السراج نظریه اهالی پنجم: کوه خیصار را معتبر می داند و می گوید که بعضی ها « روئین » و بعضی

ها « فج خیصار » را در حساب می گیرند. تا حال کوه روئین پیش من معلوم نیست تا آنرا با کوه خیصار مقایسه می کردم بناء علیه پنجمین کوه بلند غور همان فج خیصار را می شمارم در تعیین این کوه از روی خرابه های با عظمت و مرتفع قلعه خیصار که هنوز موجود است اشکالی در پیش نیست و واضح عبارت از کوهی است که قلعه خیصار در یکی از پوزه های مرتفع آن آباد شده بود .

سیفی هروی مورخ در بار ملوک کرت که تقریباً نزدیک به یک قرن بعدتر از قاضی منہاج السراج در هرات می زیست راجع به قلعه مستحکم خیصار و کوه های متصل و چشم انداز مقابل آن و از سال هیات نقاشان از طرف چنگیز شرحی نوشته که اگر خوانده شود بدون چون و چرا حکم میتوان کرد که کوه خیصار یکی از بلندترین جبال غور بود، و استحکام قلعه تا اندازه زیاد به ارتفاع کوه آن مربوط بود .

چون سیفی هروی تقریباً صدسال بعد آنچه را که صاحب طبقات ناصری دیده (۱) به چشم سر مشاهده کرده ... (۲) به این تفصیل شبیه نمایی ماند که کوه بلند و شامخ خیصار همین کوهی بوده که قلعه خیصار روی یکی از پوزه های مرتفع آن آباد شده بود . قاضی منہاج السراج قلعه کوه آنرا هم بنام کوه خیصار یاد کرده و قراریکه بناغلی گویا از روی نگارشات بعضی مورخین مغل در « رساله ملوک کرت » خود می نگارد کوهی که قلعه خیصار روی آن آباد بود « مسکن شیران و پلنگان

(۱) چنانچه از سیاق کلام صاحب طبقات ناصری برمی آید احتمال دارد مشارالیه درین مورد آنچه را نوشته است ندیده باشد چنانچه در شروع شرح خود می نگار « گویند در غور پنج باره کوه بزرگ است ... » راورتی هم در ترجمه انگلیسی طبقات در حواشی به این امر اشاره می نماید .
(۲) چون در حقه اماکن و قلاع مشوره غور در صفحات گذشته قول سیفی هروی راجع به قلعه خیصار مفصلاً نقل گردیده است بناء علیه در اینجا از مقاله بناغلی که زاد جده رفیع نکرار حذف و نقل نشد . به قلعه خیصار در صفحات گذشته مراجعه شود .

و آشیانه عقاب و کرگس خوانده شده است قاضی منهاج السراج به مناسبت قلعه معروف کوه آنرا کوه خیسه یاد کرده و این نام محلی کوه مذکور در علاقه خیسه بوده و امروز در همین جا بنام «جهان قلعه» یاد می شود. اصلا این کوه از حصص غربی زرنی از حوالی کوه پنج شاخ که اسم بردیم شروع شده دیوار شمالی دره طولانی و زیبای مژگان را تشکیل می دهد و تا کوتل «لخت» یعنی شروع علاقه «بروند» بطرف غرب ادامه دارد. آبادی های مسلسل دره مژگان در دامنه های جنوبی و دهکده های «تولی» در دامنه های شمال آن افتاده. جهان قلعه کوه بزرگ و نهایت زیبا و قشنگ است. با ران های قرون متمادی در احجار گلابی و سرخ رنگ آن چه حجاری های حیرت آور کرده چه قلعه ها و قلعه های بلند و حصین و طبیعی تراشیده و مجوه این همه قلعه ها با انحنای قوس بزرگ تیغه کوه در پیرامون قلعه «خیسه» به اندازه با عظمت و مقبول است که باید آنرا قلعه جهان خواند. از طرف شرق از حوالی «سرمازود» و نیلی «دوشاخ موازی آن مانند تاج خروس عظیم در فضای لاجوردی خمیده و بریده معلوم می شود قلعه خیسه در دامنه های غربی آن روی یکی از یوزه های کوه که (۴۰۰) متر از روی زمین بلند است آباد شده و قلعه های بلند نزدیک فراز بر جهای نیمه ویرانه قلعه سایه افکنده در تولی به مناسبت دهکده کوچکی که در پای آن افتاده آنرا کوه «هوند» هم گویند. اسم جهان قلعه در نقشه های جغرافیائی هم ضبط شده است.

باغ ارم

امراء و سلاطین غوری چنانچه در ساحت علم و ادب، پرورش علما و ادبا، صنعت و حرفت و همچنان در مورد فتوحات و کشور کشائی، و تصاحب خزاین و گنجینه های پر بها و غیره اسباب تجمل و امثالهم از شان و سلاطین آفر و زه عقب نمانده بلکه در سا موارد به مراتب از دیگران پیش رفته بودند چنانچه در سطور گذشته مطالعه نمودیم ایشان در ساحت عمرانات و بناهای مجلل و قصور باشکوه و قلعه های مستحکم نیز شهره آفاق بودند، که می توان درین مورد قصر کجوران و قصر

روئین، قلعه خیصار، قلعه مندیش، قصر شورشنگ، قصر بندار و قصر فیوار (۱) گوشک سلطانی را بطور مثال یاد آور گردیده. صرف نظر از عمرانات و آبادی هائی که توسط شاهان این سلسله در شهر هرات، غزنه و حوالی آن و همچنان بامیان صورت گرفت از جمله تفرج گاه های مشهور سلاطین این دود مار همانا یکی باغ ارم در زمینداور است. ناحیت زمینداور در آن زمان چه از نقطه نظر سوق الجیشی و چه از رهگذر سرسبزی و شادابی و نقاط نظر دیگر دارای شهرت عظیمی بوده است و تقریباً جمیع مؤرخین و جغرافیه نگاران در آثار خود از آن ناحیت نام برده اند. بناء علیه این ناحیت بین سلاطین غزنی و امرای غوری از جمله نقاطی بشمار می رفت که جانبین می خواستند به هر قیمتی که میسر می شد بر آنجا و نواحی آن قبضه نمایند که در فصول آینده در آن مورد بحث خواهیم نمود و از همین جاست که به تناسب قوت و اقتدار نظامی امراء و سلاطین این دودمان بزرگ شاهنشاهی وطن این ناحیت، گاهی در قبضه یک جانب می بود و زمانی از جمله متصرفات جانب دیگر محسوب می گردید، بهر تقدیر پیش از آنکه در باب باغ ارم و شهرت و بزرگی آن که محور این مبحث را تشکیل میدهد از اقوال نویسندگان چیزنی نقل کنیم بهتر است راجع به قصر و همچنان آمدن و آمدن جهان پهلوان امیر کرور سوری در آن ناحیت معلوماتی را که توسط پته خزانه (گنج پنهان) محمد هوتک به ما رسیده است متذکر گردیم.

محمد هوتک در اثر فوق الذکر در جهان پهلوان امیر کرور پسر امیر پولاد سوری غوری بعد از معرفی مشا را لیه و سلسله فتوحات اومی نگارد: «... گویند: که امیر در ور به موسم تابستان (۲) به زمینداور می بود و در آنجا

(۱) بهاء الدین سام چون به فیروز کوه آمد و بناها و قصور آنجا را بنا نهاد چار قلعه همین دیگر نیز در اطراف غور بنا نهاد که عبارتند از قصر کجوران به بلاد گرمسیر و غور و قلعه شورشنگ بجبال هرات و قلعه بندار به جبال غرستان و قلعه فیوار میان غرستان و فرسی.

(۲) ... در اصل متن پشتوی پته خزانه که ترجمه آن عیناً از ص ۲۲ کتاب مذکور در بالا ضبط شد در جای کلمه تابستان «دوبی» قید گردیده است بدون و مصحح فاضل کتاب مذکور در حواشی آن می نگارد که شاید دوبی غلط باشد زیرا زمینداور دارالملك زمستانی سلاطین غور بود و «دوبی» معنی تابستان را می دهد (ص ۳۱ و ۳۲ پته خزانه)

قصری داشت که عیناً مانند قصر مندیش بود و در آنجا به شکار و عشرت می پرداخت ... (۱)

پس معلوم می شود که امراء و شاهان غوری از قدیم به زمینداور رفت و آمد داشته و ناحیت مذکور به استثنای برخی از اوقات در تصرف ایشان بوده و آنجا را منحیث دارالملک زمستانی خود بکار می بردند و چنانچه از لوازم سلطنت بود در هنگام سرما ناحیت مذکور را مرکز قرار داده و در عمارات عالیة آن بسر می بردند و در تفریح گاه هائی که خود ساخته و پرداخته بودند به شکار و عیش و همچنان تعریفات حربی و امثال آن می پرداختند اینک می رویم بالای شرح باغ ارم واقع در زمینداور .

تایمنی شاعر مشهور زبان پستون که بدبختانه از آثار و اشعار او جز بیتی چند در مدح و ستایش سلطان غیاث الدین غوری چیزی دیگری در دست نیست ضمن بیتی چند که به ما رسیده است در زمینداور و باغی را بنام باغ ارم تو صیف می کند . و آنرا مانند فیروز کوه آبادان می خواند که ما عیناً ابیات او را از جلد اول

«پشتانه شعراء در اینجا نقل می کنیم :
روزگار علم و دانش و مطالعات و تحقیق

ما د «داور» په محکمه ولید «ارم» داد جنت په خیر وو بن بڼه خورم

د «فیروز کوه» به دور ودان دینا بنکلی هر گل شه بڼه خندان دینا

دلته کرونگی دی غزونه کوی او به بهیژی سرود ونه کوی

هر سزی گوری چه ولاړوی حیران کړی ننداری د خا او نند بستان (۲)

یعنی من در زمین «اور» ارم زادیدم (قصد باغ ارم است) که چون جنت خرم و شاداب به نظر می خورد. مانند فیروز کوه آبادان است و هر گل زینا و قشنگ آن تاچه خوب خندان است در اینجا آبشار های هستند و نوحه می کنند، آبها جریان دارند و سرود

(۱) ترجمه فارسی متن پشتوی پته خزانه عیناً نقل گردید.

(۲) پشتانه شعراء ج ۱ ص ۵۸ .

می سرایند هر کس رابیننی که حیران بپا ایستاده و خداوند بستان با تماشا می کنند. چنانچه از سیاق کلام شاعر موصوف درك می شود مشارالیه این باغ رابه چشم سر مشاهده کرده است. فرشته در ذکر امارت ملك ا لجبال قطب الدین محمد بن حسین می نگارد که چون فیروز کوه را بنانهاد و دارالملك خود ساخت و جهت شکار قریب دوفرسنگ از دو طرف دیوار کشیده جابجا مقر ملوگان ساخت و روش سلاطین بزرگ پیش گرفت ...

قاضی منهاج السراج در طبقات ناصری در طی ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین غوری در باغ این باغ معلومات مفصلی می نگارد که قسمتی از آن را در اینجا نقل می کنیم. ثقات چنین روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین در اول جوانی معاشر عظیم بود و شکار دوست و از حضرت فیروز کوه که دارالملك او بود تا به شهر زمینداور که دارالملك زمستانی بود هیچ آفریده ای را مجال نبود که شکار کردی و میان آن دوشهر چهل فرسنگ بود و هر فرسنگ را میلی فرموده بود تا بر آورده بودند در زمین داور باغی ساخته بود آنرا باغ ازم نام نهاده و الحق در میان دنیا مثل نزهت و طراوت آن باغ هیچ پادشاهی را نبود و طول او بقدر دوهیدان و از زیادت بود و جمله چشمه های آن باغ به درختان صنوبر و ابهل و انواع ریا حین آراسته و سلطان فرموده بود تا در جوار آن باغ میدانی ساخته بودند طول و عرض آن میدان مثل طول و عرض آن باغ بود و هر سال يك كوت فر مان دادی تا زیادت از پنجاه و شصت فرسنگ از شکار بیان برم کشیدندی و مدتی یکماه با یستی قاهر دو سر بره نرگ (۱) شکار بهم پیوستی زیادت از ده هزار شکاری از وحوش و بهایم و سباع از همه اجناس در آن میدان آورده دی در روز گار شکار سلطان بر قصر باغ بر آمدی و مجلس بزم مهیا فرمودی و بندگان و ملوک یگان یگان سوار در آن میدان بر رفتندی و شکار می کردند در نظر مبارک او طاب ثراه وقتی خواست تا در آن صحرا بشکار رود فخر الدین مبارکشاه بر پای خاست و این رباعی بگفت ، سلطان عزیزمت شکار فسخ کرد و بعشرت مشغول شد و آن رباعی اینست :

(۱) در جمیع نسخه های چهار گانه که مورد استفاده ناشرین طبقات ناصری طبع مند قرار داشته چنان نقل شده است .

اندر می و معشوق و نگار آویزی به زان باشد که در شکار آویزی
 آهوی بهشتی چو به دام تو در است اندر بز کوهی به چه کار آویزی (۱)
 بناغلی عبدالرؤف بینوا طی مقاله راجع به « داور یازمینداور » درباره موقعیت
 امروزه این باغ مجلل چنین اظهار نظر میکند :

« فعلاً در داور موجوده باغی به این نام وجود ندارد و نه درخت های صنوبر
 است ولی کمی دور تر طرف سرحد غور علاقه کوهستانی و شادابی بنام « باغران »
 وجود دارد که هر شیله کوه و هر دره سرسبز و پراز هر نوع درخت آن یک باغ
 ارم را تشکیل می دهد . آبشارهای طبیعی . گل های رنگارنگ خودروی کوهی
 تمام دامنه های کوه های بلند را مزین گردانیده و آواز های دلکش مرغگان
 آزاد فضای آنجا را به اهتزاز آورده است و شکار خوبی هم دارد ممکن که در
 همین علاقه کدام باغی بنام (ارم) مسمی گردانیده در رفته رفته از حیث اهمیت
 باغ شاهی اسم تمام علاقه (باغ ارم) و به مرور زمان باغران حالیه شده باشد (۲)
 بناغلی کهنراد در سفر نامه اش در امتداد کوه بابا و هریرود درین باره می نگارد که
 شکار بز کوهی در دره اعتلای غور یکی از مشغولیت های بزرگ شاهی بود و
 مخصوصاً سلطان شهاب الدین غوری یکی از شیفتگان این شکار بود و ایام
 شباب و جوانی را در کپسار جنوب غور به شکار حیوانات کوهی می گذرانید .
 قرار شرح طبقات ناصری . . . بین حضرت فیروز کوه و شهر داور . . . کسی را
 اجازه شکار نمی داد و این علاقه را که کپسار (مژگان) در میان آن می آید
 مخصوص شکار گاه شاهی ساخته بود مرغ های شکار مخصوص در هر ناحیه داشت علاوه برین
 در زمین داور باغی ساخته بود نهایت بزرگ و قشنگ موسوم به باغ (ارم) که از
 خود میدان شکار وسیع و قصر مجلل مخصوص تماشای شکار داشت . . . و هزاران تن
 شکاری حیوانات مختلف مخصوصاً بز کوهی را از شاخ های کوه ها از حدود (اورپتو)
 گرفته تا کوتل (لخت) منتها الیه غربی دره مژگان بطرف زمینداور می بردند . (۳)

(۱) طبقات ناصری طبقه ۱۷ ص ۸۰ و ۸۱ چاپ هند .

(۲) مجله آریانا ص ۱۸-۱۶ شماره ۴ سال اول . ثور ۱۳۲۲

(۳) سفرنامه مذکور منتشره انیس ۱۳۲۳- ماه قمری و جدی و دلو